

سرگذشت من با مجاهدین خلق ۱۳۸۰-۱۳۸۷



فهرست مطالب

۱۱.....	مقدمه
۱۳.....	پیشگفتار

فصل اول:

۱۷.....	در دام سازمان (در قلعه‌ی اشرف)
۱۹.....	آشنایی با سازمان
۲۷.....	تشکیلات مجاهدین
۳۹.....	اولین دیدار با رجوی
۴۳.....	کنسرت‌های مرضیه
۴۶.....	زیارت کربلا و نجف
۴۹.....	ملاقات با اولین هواپیماربای تاریخ ایران
۵۵.....	دیدار از قطعه مروارید (گورستان مجاهدین)
۵۶.....	فرار از اشرف
۵۹.....	سه شبانه‌روز بازپرسی
۶۱.....	تیم‌های ترور مجاهدین
۶۷.....	در کلاس تاریخچه سازمان
۷۱.....	سرنوشت کاظم رجوی
۷۳.....	نارضایتی فرزندی رجوی
۷۵.....	نشست‌های قرارگاه باقرزاده
۸۲.....	نشست با مریم و مسعود
۸۵.....	مراسم عید نوروز
۹۲.....	مراسم سوگند جلاله
۹۴.....	بازگشت به اشرف

فرجام فراریان.....	۹۵
در قرارگاه حبیب.....	۹۹
درخواست رادیو.....	۱۰۸
کینه صدامیان از ایران.....	۱۰۹
دیدار مقامات حزب بعثت از قرارگاه حبیب.....	۱۱۱
فرار از اردوگاه.....	۱۱۳
مانور مشترک با ارتش عراق.....	۱۱۷
اتحادیه اروپا و سازمان.....	۱۱۸
زمره‌های حمله آمریکا به عراق.....	۱۲۱
فراگیری آموزش‌های نظامی.....	۱۲۳
نشست با مسعود و مریم.....	۱۲۴
خودسوزی خدام.....	۱۲۶
رجوی و دموکراسی.....	۱۲۷
ادامه آموزش‌های نظامی.....	۱۳۰
ضرب‌الاجل آمریکا و نقشه سازمان.....	۱۳۳
حمله آمریکا و سقوط بغداد.....	۱۴۲
بازگشت به اشرف.....	۱۵۵
حمله هواپیماها به اشرف.....	۱۶۴
امضای پیمان آتش‌بس با نیروهای آمریکا.....	۱۷۱
خواب‌های طلایی رجوی و خلع سلاح سازمان.....	۱۸۷
در چنگ آمریکایی‌ها.....	۱۹۱
خبر دستگیری مریم رجوی در فرانسه.....	۱۹۴
انحراج سازمان از عراق.....	۲۰۴

فصل دوم:

از چاله به چاه (در زندان تیف).....	۲۰۹
آزادی از اشرف.....	۲۱۱
رفتار آمریکاییان با اعضای جداشده سازمان.....	۲۱۴

۲۲۹	مصاحبه با زندانیان
۲۳۷	در جهنم تیف
۲۷۹	اعترافات تکان‌دهنده بتول سلطانی
۲۹۰	آزادی از تیف

فصل سوم:

۳۰۳	پناهندگی به غرب
۳۰۵	عبور از کردستان عراق
۳۱۲	در بازداشتگاه موصل
۳۵۱	عطای سازمان
۳۶۲	پست کنترل و بازرسی
۳۶۳	محوطه‌ی پذیرش کارگران عراقی
۳۶۵	مقر فرماندهی عالی مجاهدین
۳۷۹	عبور از مرز ترکیه
۳۹۲	در استانبول
۳۹۹	به سوی یونان
۴۰۸	عزیمت به سوئیس

فصل چهارم:

۴۲۵	بازگشت به وطن
۴۳۱	فرجام کار سازمان
۴۳۷	اسناد و تصاویر
۴۵۵	نمایه

مقدمه

داستان سازمان مجاهدین خلق (منافقین) شرح روشنی از التقاط در عرصه نظر و آوارگی و دربه‌دری و در نهایت مزدوری بیگانه و ورشکستگی سیاسی گروهی است که دل در گرو بیگانه داشتند و در نهایت در اقصی نقاط عالم آواره و پراکنده شدند. هدایت سازمان از طرف تنی چند عوام‌فریب و خودشیفته و سیستم بسته و زندان‌گونه آن پیش از هر چیزی خود اعضا را به ستوه آورده؛ به‌طوری که از هر فرصت مناسب برای فرار کردن و جدا شدن از آن استفاده می‌کنند.

ارتش مجاهدین یا همان «الژیون خارجی صدام حسین» نزدیک به دو دهه یکی از ناشناخته‌ترین ارتش‌های جهان بود که اکثریت فرماندهان آن را زنان تشکیل می‌دادند. این کتاب حاصل دو سال و نیم حضور در سازمان مجاهدین خلق در زمان حاکمیت صدام حسین و چهار سال اسارت نزد نیروهای آمریکایی و صدها ساعت مصاحبه و گفتگو با اعضای مجاهدین خلق در عراق و اروپا می‌باشد که برای بیان یک تجربه‌ی تلخ در چارچوب احزاب سیاسی و بیان گوشه‌ای از تاریخ معاصر ایران نگاشته شده است.

نویسنده‌ی کتاب که نخواسته اسم خود را اعلام کند، با توجه به عفو حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب در رابطه با مجاهدین خلق، در تاریخ ۱۶ بهمن ۱۳۸۷ از فرانکفورت آلمان وارد فرودگاه بین‌المللی امام خمینی شد و پس از یک شب بازداشت توسط مأموران امنیتی آزاد گردید.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی در راستای افشای ماهیت درونی سازمان مجاهدین خلق (منافقین) و نحوه اداره‌ی آن از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون اقدام به

انتشار این اثر کرده است.

در پایان ضمن تقدیر از نویسنده‌ی خاطرات از تلاش همکاران محترم در مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات مرکز قدردانی می‌شود.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

پیشگفتار

در میان رشته کوه‌های البرز در شمال ایران، منطقه‌ای دورافتاده وجود دارد به نام دره‌ی حشاشین. این مکان همان جایی است که حسن صباح، مردی کاریزماتیک فرقه‌ی خشن، بدنام و رادیکال خود را پایه‌گذاری کرد که مورخین آن را «حشاشین» یا «حشاشیون» می‌نامند. به نحو جالبی این کلمه منشأ کلمه‌ی انگلیسی Assassin است که به معنی «قاتل» است. در این دره حسن صباح امپراتوری کوچک اما بسیار موفق خود را به وجود آورد که در آن پیروان وفادارش از وی اطاعت محض می‌کردند. فرهنگ و ادب ایران همواره بر این باور بوده است که حسن صباح یکی از مؤثرترین گروه‌های تروریستی در تاریخ ایران را به وجود آورده است.

شخصیت جاذب صباح و رهبری کارآمد و بی‌نظیرش، ایمان و وفاداری عمیقی را در اعضایش برانگیخت که آنها با وعده‌ی شهادت قادر بودند بدون راه‌دادن اندکی تردید به خود مرتکب قتل شوند.

این پیروان فدایی کشتارهای سبعانه‌ای مرتکب می‌شدند با این باور که هدفی برای اعمال شنیع خود دارند و اینکه آنها اگر در حال خدمت به رهبرشان کشته شوند به بهشت فرستاده خواهند شد. بدون شک حسن صباح و پیروانش در دره‌ی ناشناخته‌ی حشاشین به پایه‌گذاری افسون و جاذبه‌ای کمک کردند که تا امروز افراد را وادار به خودکشی و دگرکشی می‌کند.

حسن صباح مردی باهوش، تحصیل‌کرده و جهان‌دیده بود که سال‌های بسیاری را صرف تبلیغ مذهبی کرده بود. هنگامی که تصمیم گرفت قدرت و کنترل بر جامعه را در

کوه‌های البرز به‌دست بیاورد نقشه‌اش عملی شد. چون قادر بود تعهد و التزام و همچنین اطاعت را به پیروانش القاء کند تا جایی که قدرت تشخیص خوب و بد که پیش از آن داشتند را کاملاً از ذهن خود بیرون کردند و خود را به دست حسن صباح سپردند. حسن صباح نیز می‌دانست چگونه مغز آنها را شستشو دهد- چگونه همه‌ی مفاهیم خوب و بد را از ذهن آنها پاک کند- اجازه دهد قدرت تشخیص خیر و شر آنها به‌تدریج محو شود. با این قدرت بسیار، آرزوهای حسن صباح به فرمان‌هایی تبدیل شد که به پیروانش می‌داد. اگر میل وی بر کشتن کسی بود، پیروان او را می‌کشتند. اگر میل وی بود که پیرویی بمیرد، آن پیرو می‌مرد. فدائیان حشاشین خود را به کشتن می‌دادند چرا که ایمان داشتند تنها راه کامیابی اطاعت محض است. بدین ترتیب، آنها به‌تدریج ارتقاء درجه می‌گرفتند و به رهبر خود نزدیک‌تر می‌شدند؛ رهبری که برای آنها حکم نماینده‌ی خداوند را داشت.

من کتاب «خداوند الموت» درباره‌ی فرقه‌ی اسماعیلیه و قلعه‌ی الموت را در ایام نوجوانی مطالعه کرده بودم، اما هیچ‌گاه باور نمی‌داشتم با گذشت ده قرن هنوز نمونه‌ی چنین قلعه‌ای در جهان وجود داشته باشد و نزدیک به چهار هزار جنگجوی ایرانی در آن به سر ببرند و من در ماه‌های آغازین قرن بیست و یکم میلادی سر از چنین قلعه‌ای در بیاورم.

در ۹۰ کیلومتری شمال بغداد، پس از عبور از شهر الخالص به قلعه‌ی اشرف خواهید رسید. این قلعه با وسعت ۶×۸ کیلومتر مربع تا سال ۱۳۶۵ هجری شمسی تحت عنوان معسکر الخالص الخاص محل استقرار یکی از تیپ‌های گارد ریاست‌جمهوری صدام حسین بود. این قلعه از شمال به انبارهای بزرگ مهمات و تسلیحات، از شرق به یک فرودگاه متروکه، از جنوب شرق به روستای شیخ شنیف، از جنوب به مرغداری و از غرب به جاده‌ی بغداد- کرکوک محدود شده است.

اشرف زنی که نامش بر روی این قلعه‌ی مخوف در دل بیابان‌های عراق گذاشته شده، همسر اول مسعود رجوی بود که در سال ۱۳۶۰ در محله‌ی زعفرانی‌ی تهران در درگیری مسلحانه با نیروهای امنیتی ایران به قتل رسید و نامش به یادگار بر این قلعه

باقی ماند و مجسمه‌اش درحالی که سلاحی در دست داشت، در ابتدای ورودی قلعه خودنمایی می‌کرد.

در این قلعه مسعود و مریم رجوی رهبران سازمان مجاهدین خلق چنان مغزهای چهارهزار جنگجوی مسلح خود را شستشو می‌دادند که برخی از آنان همچون کاظم نیاکان ۱۹ ساله وقتی در حلقه‌ی محاصره‌ی نیروهای امنیتی گیر می‌افتادند، همانند عقرب اقدام به انتحار می‌کردند و یا مانند علی اکبر اکبری، در پیشگاه مریم رجوی قسم یاد می‌کردند که گلوله را در بین دو چشم قربانی خود فرو بنشانند.

در سال ۲۰۰۳ میلادی و با تسخیر قلعه‌ی اشرف توسط ارتش ایالات متحده آمریکا، اسرار بسیاری در رابطه با این قلعه برملا گردید.

دبیر دوم سفارت آمریکا در بغداد طی گزارشی مستند، از بخشی از جنایات رهبر سازمان مجاهدین خلق در تسویه حساب‌های خونین و کشتار همکاران خود، تجاوز به زنان حاضر در قلعه اشرف، مسموم‌سازی و اعدام ده‌ها تن از اعضاء بریده این گروه پرده برداشت.

این مقام آمریکایی که به مدت ۹ ماه، اسناد و پرونده‌های گروه مجاهدین خلق در عراق را مورد مطالعه و بازبینی قرار داده و خود نیز از مسئولان مرتبط با مسائل قلعه‌ی اشرف بوده است، در گزارش خود می‌نویسد: مسعود رجوی مانند ملک فاروق پادشاه سابق مصر حتی به زنان همکار خود نیز رحم نمی‌کند. در بخش دیگری از این گزارش آمده است، رجوی روابط جنسی گسترده‌ای با افراد نظامی، سیاسی و دفتری زن این گروه داشته است و دستور عقیم‌سازی برخی از آنان را نیز صادر کرده بود. وی در این گزارش یادآور شده است که خود شاهد دیدن فیلم‌هایی از اعترافات این زنان بوده است.

دبیر دوم سفارت آمریکا در بغداد همچنین متذکر شده که رجوی برای دست‌یافتن به برخی از زنان و بانوان در این سازمان، همسران آنها را به مأموریت‌های مرگبار می‌فرستاد و به شیوه‌ی ناپلئون، زنان آنها را تصاحب می‌کرد.